

مقولات ارسطویی

□ دکتر محمد خوانساری

استاد دانشگاه تهران

وجوب و امکان و امتناع و شیء و أعدام (مانند عمی و جهل) در مقابل ملکات، و نیز فصول بسیط، و حرکت - چیزی از حیطة آن خارج نیست. و بقول خواجة طوسی: جمهور حکما بر آن متفقاند که معظم ماهیاتی که عقول و اذهان را به آن احاطتی تواند بود، در تحت این ده مقوله محصور است. و بیرون امور معقول که عامتر از این مقولات باشد و لازم اکثر ماهیات بود مانند وجود و وجوب و امکان، و یا چیزهایی که مبادی و نهایت بعضی انواع بود مانند وحدت و نقطه و آن، که هر یکی از آن نوع حقیقیند و لیکن در تحت جنس منطقی نیامده‌اند، چیزی دیگر از اعیان موجوداتی که به دلالت لفظی در ذهن متمثل تواند شد، از این مقولات خارج نیفتد و اعتماد در حصر این مقولات در این ده جنس، هر چند در آن سخن بسیار گفته‌اند، بر استقراء است.^۱ این خود دلیلی است بآهر بر عمق نظر و حدت ذهن و جامعگری ارسطو. ارسطو بحث مقولات را در چند مورد از آثار خود مطرح کرده است: یکی در رساله مقولات (Les Catégories) که آترا بعدها اولین رساله ارغنون قرار داده‌اند، و دیگر در کتاب جدل (توییک)، و بالاخره در کتاب دلثا در متافیزیک.

در کتب اسلامی هم برخی از بزرگان مانند ابن سینا در کتاب شفا بتبعیت از معلم اول. بحث مقولات را هم در آغاز منطق آورده‌اند و هم در الهیات.

ارباب علوم مختلف از دیرباز بر آن بوده‌اند که در حیطة علم خود، امور متشئت و پراکنده را که در عین پراکندگی و تکثر وجوه اشتراکی دارند، بگونه‌ای تقسیمبندی و رده‌بندی کنند. (مانند طبقه‌بندی گیاهان و جانوران در علوم طبیعی، و تقسیمبندی اشکال هندسی در هندسه، و پدیده‌های روانی در روانشناسی، و فضائل و ردائل اخلاقی در اخلاق و...).

این تقسیمبندیها از روزگاران قدیم در علوم گوناگون بعمل آمده و حائز کمال اهمیت بوده است. اصحاب هر یک از علوم، اهتمام بسیار مبذول می‌داشته‌اند که قسمتبندی آنها کاملاً فراگیر و جامع باشد. یعنی همه امور مورد تقسیم و منحصرأ همان امور را دربرگیرد.

اما تقسیمبندی ارسطو در مقولات دهگانه، تقسیمبندی یک سلسله امور محدود مربوط به علمی خاص نیست؛ تقسیمبندی است بسیار بسیار عام و فراگیر؛ تقسیمبندی کل موجودات در عرصه هستی است، نه بسان علوم مختلف، تقسیمبندی محدود در قلمروی محدود.

سعه و شمول و گستردگی این ده مقوله چنانست که معظم موجودات را شامل است و در واقع عامترین مفاهیم و برترین اجناس است که تقریباً همه موجودات خارجی و معانی ذهنی، جز برخی معانی بسیار معدود و انگشت‌شمار - از قبیل وحدت، که مبدأ اعداد است، و نقطه که نهایت خط است، و «آن» که نهایت زمان است، و

۱. اساس الاقتباس، تصحیح سید عبدالله انوار، نشر مرکز.

*** این رساله کاتگوری برحسب سنت متداول، نخستین رساله ارغنون است و هنوز برای اصحاب فلسفه عنصری است اساسی و ضروری. و اگر برای دریافت همگی سیستمهای فلسفی ضروری نباشد لااقل برای دریافت نظام منطقی و فلسفی ارسطو کاملاً ضروری است. بنابراین، طالبان فلسفه هرگز نباید از تحقیق دقیق این رساله غافل بمانند.**

سمپلیسیوس (Simplicius) و یحیی (یوحنا) نحوی اسکندروانی نام برد.^۵

فروریوس، ایساغوجی را بعنوان مقدمه‌ای بر همین مقولات نگاشته و گذشته از آن شرحی نیز بر خود مقولات نوشته است.

در اروپا، در همین زمانهای اخیر، مقولات از متن یونانی بزبانهای مختلف ترجمه شده و چه بسا در یک زبان چند ترجمه از آن بعمل آمده است.

تریکو (Tricot) ارسطوشناس معروف فرانسوی - که بسیاری از آثار ارسطو را به فرانسه برگردانده - در سال ۱۹۴۶ رساله کاتگوری را نیز با سایر رسائل ارغنون به فرانسه ترجمه کرد و توضیحات و حواشی بسیار هم بدان افزود.

پس از تریکو، ایوان پلوتیه (Yvan Pelletier) - پروفیسور آگرژ فلسفه در دانشگاه لاوال - چون ترجمه تریکو را وافی به مقصود و دقیق نیافت، مجدداً در سال ۱۹۸۳ رساله مقولات را با دقت و وسواس علمی به فرانسه برگرداند، و پس از آن ترجمه شرح آمونیوس (Ammonios) بر مقولات را هم بدان ضمیمه کرد. ترجمه پلوتیه مخصوصاً ترجمه‌ای است بسیار منقح و بمراتب از ترجمه تریکو دقیقتر و صحیحتر.

در کتب اسلامی هم در شرح و تفسیر و تبیین مقولات، نکات بسیار ظریف و عمیق با شرح و بسطی

اما رساله مقولات که بیشتر مورد توجه ماست، بسیار ساده و شفاف بنگارش درآمده است. مطالب آن - برخلاف بسیاری از آثار ارسطو که گویا بیشتر جنبه یادداشت و پیش‌نویس و خلاصه‌نویسی داشته - بنحو بسیار منسجم و مانند حلقه‌های بهم‌پیوسته زنجیر با نظم منطقی در پی هم می‌آید، و معلوم است که برای مبتدیان نوشته شده است. ابن سینا می‌گوید:

وليعلم أنّ الكتاب المسمّى بـ «قاطيفورياس» موضوع للشدّة^۲ الذين لم يتدرّبوا، ولم يبلغ من التحقيق ما ينبغي^۳.

این کتاب بسبب کمال و جامعیت، و نیاز بیچون و چرای اصحاب فلسفه بدان، از همان زمانهای قدیم مورد توجه و عنایت عجیب و شگفت‌انگیز حکیمان مشائی و حکیمان دیگر از مکتبهای دیگر قرار گرفته و شروع بسیار بسیار متعدّد بر آن نوشته شده است.

آسای ابراهیم مدکور در مقدمه خود بر کتاب «المقولات» ابن سینا می‌نویسد: «هیچیک از رسائل ارغنون، باندازه رساله مقولات، این همه بحث و مناقشه برینگیخته است...»^۲

این رساله بزبانهای مختلف برگردانده شد: «کانت من أول ما ترجم من المؤلفات الفلسفیه إلى اللّغة العربیة» و چه در شرق و چه در غرب مورد شرحها و تفسیرها و تعلیقها قرار گرفت. تا آنجا که اگر با روش فهرست‌نویسی تنها فهرست ترجمه‌ها و شروع و تفاسیر آن در زبانهای گوناگون گردآوری شود، به چندین کتاب کلان بالغ می‌شود.

از شارحان قدیم باید مخصوصاً از ثوفراستس (Théophaestes)، فروریوس (Porphyre)، اسکندر افرودیسی (Alexandre d' Aphrodise)، ثامسطیوس (Themistios)، آمونیوس (Ammonios)،

۲. شداة جمع شادی است (مانند هداة جمع هادی)، و شادی بمعنی نوآموز و مبتدی است.

۳. شفا، منطق، المقولات، ص ۱۸۹.

۴. همان کتاب، مقدمه دکتور ابراهیم مدکور، ص ۲.

۵. برای آگاهی تفصیلی از تعداد بسیاری از مترجمان و مفسران مقولات رجوع شود به کتاب «مقولات» تألیف مرحوم دکتر محمد ابراهیم آبتی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۳۴، چاپ دوم، ص ۹ تا ۲۴.

تمام آمده است و این سنت خجسته، از فارابی و ابن‌سینا گرفته تا زمان ما، در آثار علامه طباطبائی - چه در *بدایة‌الحکمة* و چه در *نهایة‌الحکمة* - هرگز قطع نشده است و همواره مورد عنایت خاص بوده است.

گذشته از این، حتی کتابهای مستقل دربارهٔ مقولات پرداخته‌اند.^۶ البته اعتنای خاص اعظم فلاسفه به این بحث بی‌سبب نبوده است، و کاملاً التفات داشته‌اند که این مفاهیم کلیدی برای گشودن ابواب فلسفه کاملاً ضروری است. هر طالب فلسفه‌ای که بخواهد در ساحت فلسفه وارد شود و در وادی مسائل پریچ و خم و دشواریاب و انتزاعی فلسفه گام نهد، و در فلسفه سری در بین سرها درآورد، باید معرفتی کاملاً صریح از مفاهیم جوهر و عرض و اقسام هر یک داشته باشد.

از صاحب‌نظران در این باب، پلوتیه (Pelletier) مقدمهٔ خود را بر ترجمهٔ رسالهٔ مقولات چنین آغاز می‌کند:

این رسالهٔ کاتگوری برحسب سنت متداول، نخستین رسالهٔ ارغنون است و هنوز برای اصحاب فلسفه عنصری است اساسی و ضروری. و اگر برای دریافت همگی سیستمهای فلسفی ضروری نباشد لااقل برای دریافت نظام منطقی و فلسفی ارسطو کاملاً ضروری است. بنابراین، طالبان فلسفه هرگز نباید از تحقیق دقیق این رساله غافل بمانند.^۷

و نیز می‌گوید:

این رساله پیوسته همهٔ فلاسفه را به حیرت و اعجاب افکنده، و رغبت و عنایت ایشان را بخود جلب کرده است.

وی این گفتار آمونیوس را مانند گوهری سرلوحهٔ مقدمهٔ خود قرار داده است:

بسیاری از مستفکران، بحثهای طولانی و اندیشه‌های گسترده به این رساله اختصاص داده‌اند؛ و این تنها بدان سبب نبوده است که رسالهٔ مزبور از مبادی منطقی است و منطقی نیز بی‌تردید برای تعلم فلسفه دربایست است، بلکه از آن جهت هم هست که این رساله، بحثی است دربارهٔ مبادی نخستین (Les premiers principes).

بیده (Bidey) می‌گوید:

مقولات ارسطو با مقدمه‌ای که فروریوس بر آن

نگاشته، بابی مشهور در تاریخ فلسفه گشوده است. این نظریهٔ شگفت‌آور که اختصاص به صور تفکر دارد، پیوسته تا زمان ما بر عقول ما سیطره داشته و مهر خود را بر آن زده است.^۸

عناوین بسیاری از این مقولات، بعنوان اصطلاحات رایج - اگرچه گاه با اختلاف در معنی - در سیستمهای فلسفی جدید (مثلاً در فلسفه‌های کانت و هگل) نیز بکار می‌رود. گذشته از این، در علوم مختلف و در آثار ادبی کم و بیش کاربرد دارد. و چه بسیار عناوینی از قبیل کم، کیف، وضع، نسبت (= اضافه)، فعل و انفعال در زبان معیار فارسی و حتی در زبان روزانه و نیز در زبانهای دیگر رایج و زبازده است. و این ناشی از تأثر زبان رایج از زبان فلسفی است.

* * *

مقولات هم از آغاز مطلبی بوده است بسیار بحث‌انگیز، و روبرو با سؤالاتی بسیار جدی از این دست: آیا تعداد آن پراستی ده است نه بیشتر و نه کمتر؟ آیا جنسی عامتر از آنها بر فراز آنها هست یا نه؟ آیا برخی از آنها به برخی دیگر قابل تحویل است و می‌توان بعضی را ذیل بعضی دیگر جای داد و بدینسان تعداد مقولات را کمتر کرد؟ یا اینکه مقولات غیرقابل تحویل (irréductible) هستند؟ (این سؤال به سؤال اول باز می‌گردد). چه معانی - باصطلاح امروز - تحت پوشش این مقولات قرار نمی‌گیرد و از قلمرو آنها خارج می‌ماند؟ و بالاخره مسائل دیگر....

این مسائل مورد بحثهای فراوان، رد و ایرادها، و نقض و ابرامها واقع شده است و شرح و بسطی عجیب یافته است. و بقول علامه طباطبائی: «والأبحاث فی هذه المقولات، وانقسامها إلى الأنواع المندرجة تحتها طویلة الذیل جداً»؛ (بحثهای مربوط به این مقولات، و انقسام آن به انواعی که ذیل آن مندرج است بسیار بسیار دراز دامن است). اما قسمت اعظم فلاسفهٔ اسلام همان عدد ده را معتبر و کامل دانسته‌اند که «تلك عشرة كاملة» و برآنند که آنها بموازات یکدیگر قرار دارند و همگی قسیم یکدیگرند

۶. مانند کتاب مقولات تألیف مرحوم دکتر محمد آینی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۹۳۴.

7. Les Altrilutions (catégories), Trad, pelletier, intr, p.9.

8. Bidey: Vie de porphyre, leipzig, 1913. p.41.

(بنقل از مقدمهٔ اهرانی بر ترجمه ایساغوجی).

و بتمام ذوات بسیط خود از هم ممتازند، نه بوسیله فصلی مقوم. و از لحاظ مقوم ذاتی، هیچ وجه مشترک و نقطه تلاقی با هم ندارند. و انواعی هم که ذیل هر مقوله است نسبت به انواعی که ذیل مقوله‌ای دیگر است همین حال را دارد، که «بینهما بروزخ لایبغیان».

حق تحقیق در این مسائل که بقول علامه حلی «از جمله دشوارترین مسائل است»^۹ و مستلزم پرداختن کتابهای کلان، در این مقاله مختصر هرگز ادا شدنی نیست. و اساساً یافتن جواب و راه حلی قاطع با برهانی بصلابت براین ریاضی که برای تمام اذهان قابل پذیرفتن و بیچون و چرا و فصل الخطاب باشد، و به نزاعهای دوهزار ساله پایان بخشد، از توان من بنده ضعیف خارج است. مقصود نگارنده تنها جلب توجه کامل اصحاب فلسفه - بخصوص مبتدیان و متعلمان - به اهمیت بحث است، تا آنرا بعنوان بحثی اساسی و محوری، بسیار بسیار بجد بگیرند و هرگز آن را بحثی فرعی تلقی نکنند.

در این مقاله از بین زمینه‌های مختلف بحث، تنها به اشاره‌ای مختصر به رابطه بحث مقولات با گرامر و منطق و متافیزیک اکتفا می‌کنیم.

*** ارسطو می‌خواسته است انواع الفظاتی را که در جمله می‌توان محمول قرار داد، بیان کند. یعنی می‌خواهد معلوم دارد که وقتی ما مبتدایی داریم چه چیزهایی ممکن است خبر آن واقع شود، یعنی بدان اسناد داده شود.**

دستوری و نوعی تقسیمبندی الفاظ است که تا حد زیادی به تقسیمبندی کنونی الفاظ در گرامرهای اروپایی نزدیک است. (البته بعضی از شارحان آثار ارسطو در قدیم نیز همین نظر را داشته‌اند).

یکی از دلمشغولیهای مهم ارسطو این بود که حربه‌ای برنده و قاطع در برابر سوفسطائیان بیابد، و بدان وسیله آنان را منکوب سازد، و صولت ایشان را در هم بشکند و آنان را برای همیشه مُفحم و مُجاب کند.

می‌دانیم که عمده سفسطه‌های آنان از بازی با الفاظ نشئت می‌یافت. سوفسطائیان همچون شعبده‌بازان ماهر، الفاظ را بسان مهره‌هایی در شعبده‌بازیهای خود بکار می‌داشتند. ترادف الفاظ و اشتراک، اشتقاق الفاظ و رابطه محمول با موضوع، مهمترین افزار سفسطه‌گری آنان بود. بنابراین ارسطو در همان ریعان شباب، و پیش از آنکه به کشف قوانین قیاس رهنمون شود، بر آن شد که اقسام لفظ را - که در هر زبان بکار می‌رود - استقصا کند و معنی دقیق و تعریف صحیح آنها را یادآور شود. نوشتن رساله کاتگوری بهمین منظور بود. در این رساله از الفاظ مفرد بحث می‌شود، و در باری‌ارمیناس (کتاب العبارة) از انواع ترکیباتی که بین الفاظ مفرد حاصل می‌آید. گذشته از این در رساله‌های سفسطه، جدل، شعر و خطابه نیز نکته‌سنجیهای دقیق درباره الفاظ دارد.

وقتی رساله مقولات را می‌کشایید، از همان صفحه اول و از سطر اول بحث الفاظ آغاز می‌شود. یعنی بحث از الفاظ مشترک (homonymes) و الفاظ متواطی (synonymes)^{۱۰}، مانند حیوان که بر همه انواع و افراد حیوان بیک معنی قابل حمل است و الفاظ مشتق (paronymes).

در صفحه بعد همچنان بحث الفاظ را ادامه می‌دهد و می‌گوید: برخی الفاظ با هم پیوند می‌خورند (که البته مراد پیوند اسنادی است) و بصورت قضیه درمی‌آیند، و در اینصورت درخور تصدیق و تکذیبند (یحتمل الصدق

مقولات و گرامر

بعضی از صاحب نظران فلسفه اروپایی بر آن رفته‌اند که بحث مقولات در بادی امر برای ارسطو یک بحث کاملاً لفظی و گرامری بوده است. یعنی این مقوله‌ها را از این حیث که نوعی لفظ هستند و هر زبانی از همین الفاظ دهگانه تشکیل یافته، مطالعه می‌کند. عیناً مانند عالمی که در علم صرف و نحو، الفاظ را طبقه‌بندی می‌کند. و بهرحال مقولات دهگانه ارسطویی در آغاز، بحثی

۹. هذه المقولات العشر هي الأجناس العالية، ولا جنس سواها. والوقوف على ذلك من أعرس الأمور. (الجواهر النضيد، انتشارات بيدار، قم، ۱۳۶۳، ص ۳۱).

۱۰. امروز لفظ «synonymes» در زبانهای اروپایی بمعنی مترادف بکار می‌رود، اما در اصطلاح ارسطو بمعنی متواطی است؛ یعنی مشترک معنوی در اصطلاح منطقهای اسلامی، در مقابل مشترک لفظی.

والکذب)؛ و گاه بصورت تنها و مفرد بکار می‌روند که درخور تصدیق و تکذیب نیستند.

پس از آن به تحقیقی شگرف و بسیار قابل توجه در ساختار جمله می‌پردازد تا ببیند چه الفاظی صلاحیت مقول یعنی محمول واقع شدن دارند و معلوم است که مقول درست معادل محمول است.

مثلاً می‌گویند «فلان چیز مقول بتشکیک است»، یعنی بنحو تشکیک محمول واقع می‌شود. و وقتی در تعریف کلی می‌گویند «مقول بر کثیرین» است، یعنی محمول بر کثیرین می‌باشد.

پلوتیه مترجم رساله کاتگوری عنوان کتاب را در پشت جلد، «Les Attributions» یعنی محمولات قرار داده و زیر آن در پرانتز اصطلاح معروف (Catégories) را آورده است. قرون وسطائیان نیز کاتگوری را به (Predicamentum) یعنی محمول ترجمه می‌کردند. و کاتگوری (Catégorie) خود، در یونانی از کاتگورین یعنی اسناد و اثبات (affirmr) مشتق است و بهمین جهت قضیه حملی را (proposition catégorique) می‌نامند.

پس باید گفت که بحث مقولات در آغاز برای ارسطو بحثی بوده است صرفاً گرامری، و مقولات عشر یعنی محمولات دهگانه. چنانکه در مثالهای ذیل با توجه به دیدگاه ارسطو ملاحظه می‌شود:

سقراط انسان است (جوهر) / قامت سقراط فلان مقدار ذراع است (کم) / سقراط غمگین است (کیف) / سقراط در باغ لیکنون است (این) / سقراط در فلان قرن است (متی) / سقراط پسر فلانکس است (اضافه) / سقراط ایستاده است (وضع) / سقراط لباس در بر دارد (ملک) / سقراط چوب را می‌بزد (فعل) / سقراط از آفتاب گرم می‌شود (انفعال).

خلاصه آنکه ارسطو می‌خواسته است انواع الفاظی را که در جمله می‌توان محمول قرار داد، بیان کند. یعنی می‌خواهد معلوم دارد که وقتی ما مبتدایی داریم چه چیزهایی ممکن است خبر آن واقع شود، یعنی بدان اسناد داده شود.

کاپلستون می‌گوید: ارسطو در رساله جدل، مقولات را بعنوان طبقه‌بندی محمولات، یعنی اقسام اوصافی که ما بوسیله آنها درباره موجود و احوال آن - بعنوان امور واقعی - می‌اندیشیم، عرضه می‌کند. مثلاً درباره یک شیء گاه حکم می‌کنیم که جوهر است و گاه حکم می‌کنیم

بگونه‌ای تعین جوهر. و تعینات جوهر همواره یکی از نه مقوله عرض است. عبارت دیگر ما شیء را گاه با وصف «وجود فی نفسه» و «قائم بخود» لحاظ می‌کنیم، و گاه با وصف «وجود لغیره» یعنی نحوه وجود جوهر.^{۱۱}

بهمین سبب ترندلنبورگ (Trendelenburg) حق دارد بگوید که مقولات ارسطویی از لحاظ بنیاد با روابط دستوری گره خورده است؛^{۱۲} یعنی از طریق تحلیل عبارتها و جمله‌ها بدست آمده است.

وی در «تاریخ نظریه مقولات» بر آنست که ارسطو لفظ کاتگوری را در ابتدا بعنوان لفظی اختصاصی برای محمول در قضیه بکار برده است.^{۱۳}

همچنین ماکولسکی نویسنده تاریخ منطق می‌گوید: باید اذعان کرد که رابطه‌ای ارگانیک بین مقوله‌های ارسطو و مقوله‌های گرامر موجود است.^{۱۴}

و نیز می‌گوید: ارسطو در اینجا، مانند تحقیقی که در کتاب العبارة (باری ازمیناس) دارد، سعی می‌کند منطق را از خلال گرامر استنتاج کند، و با توجه به ارتباط تنگاتنگ فکر و سخن، باید گفت مقولات منطقی در قلمرو الفاظ موجود بوده است.

برهیه (Bréhier) هم تصریح می‌کند که تقریباً قسمت عمده رساله کاتگوری و نیز کتاب دلثا (در متافیزیک) اختصاص به بحث الفاظ دارد و برای برآوردن نیاز اهل بحث و جدل به الفاظ تألیف شده است.^{۱۵}

بالاخره ژوزف مورو (Joseph Moreau) می‌گوید: مقولات از ملاحظات گرامری بدست آمده است. و ترندلنبورگ استشهاد می‌کند که مقولات بشیوه استقراء از مطالعه زبان یونانی - یعنی الفاظ مفردی که در زبان بکار می‌رود - استنتاج شده است.^{۱۶} وی در ذکر فهرست آثار ارسطو و بیان محتوای هر یک در مورد رساله مقولات

۱۱. تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتویی، ج ۱، قسمت دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۳۸۴.

۱۲. تاریخ منطق، تألیف آ. ماکولسکی، ترجمه فریدون شایان، انتشارات مرزبان و پیشرو، ۱۳۶۴، ص ۱۴۸.

۱۳. همان کتاب، ص ۱۴۷.

۱۴. همان کتاب، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۱۵. تاریخ فلسفه، امیل برهیه، ترجمه علیمراد داودی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴۰۳، ص ۲۲۷.

16. Aristote et son École. par: Joseph Moreau, p.u.F. 1962, p.81.

می‌گوید:

در کتاب مقولات، الفاظ مفرد یعنی اجزاء اصلی گفتار، مورد بحث قرار می‌گیرد و برحسب اینکه دلالت بر جوهر کند یا بر عرض، تقسیم می‌شود. یعنی به آنچه موضوع حقیقی واقع می‌شود و به اوصاف و محمولات مختلفی که موضوع می‌تواند بپذیرد، منقسم می‌شود.^{۱۷}

حال ما می‌توانیم رابطه موضوع و محمول را از هم بگسلیم و محمولها را از قضیه بیرون بیاوریم، تا بصورت الفاظ مفرد درآیند. در اینصورت این تقسیمبندی، تقسیمبندی گرامری الفاظ مفرد است. یعنی هر لفظ مفردی یکی از آنها خواهد بود و هیچ لفظی (جز ادات) از این ده قسم خارج نتواند بود.

اگر چه ریتر (Ritter)، تسلر (Zeller) و اشپنگل (Spengel) با این نظر که مقولات تقسیمبندی گرامری الفاظ هستند، مخالفند ولی بسیاری از صاحب نظران و محققان با آن موافقت و امان نظر در متن رساله مقولات نیز مؤید نظر اینان است.

اینک نص گفته ارسطو را با مثالهای خود او از کتاب مقولات می‌آوریم، و آنگاه آن را با مقوله‌های گرامری تطبیق می‌کنیم:

الفاظی که بدون ترکیب باشند [= الفاظ مفرد] یا دلالت بر جوهر دارند، یا کم، یا کیف، یا اضافه، یا این، یا متی، یا وضع، یا ملک، یا فعل و یا انفعال. حال برای اینکه هر یک را در یک لفظ ادا کنیم، گوئیم: جوهر مانند «اسب» و «انسان»؛ کم مانند «دو ذراع» و «سه ذراع»؛ کیف مانند «سفید» و «نحوی»؛ اضافه مانند «دو برابر»، «نصف» و «بزرگتر»؛ این مانند «در لیکن» (Lycee) [نام باغی معروف در آتن که مدرس ارسطو بوده است] یا «در میدان عمومی»؛ متی مانند «دیروز» و «سال گذشته»؛ وضع مانند «خوابیده» و «نشسته»؛ ملک مانند «کفش پها دارنده» (متنقل) و «اسلحه دربر دارنده» (مستلح)؛ فعل مانند «می‌بُرد» و «می‌سوزاند»؛ انفعال مانند «بریده می‌شود» و «می‌سوزد یا سوخته می‌شود».

هیچیک از این تعبیرات فی نفسه و بنفسه و بتنهایی نه چیزی را اثبات می‌کند و نه چیزی را

نفی می‌کند. و این تنها در حال ترکیب [اسنادی] آنهاست که اثبات یا نفی حاصل می‌شود. بخوبی معلوم است که هر اثباتی و هر نفیی یا صادق است یا کاذب. در صورتیکه در مورد الفاظ بدون ترکیب (یعنی الفاظ مفرد یا الفاظ بدون اسناد) نه صدق معنی دارد و نه کذب. مانند «می‌دود» و «غلبه می‌یابد».^{۱۸}

نکته مهم و قابل توجه اینست که مثالهای ارسطو در هر یک از مقولات، چنانست که مستقیماً (یعنی بحمل هوهو) بر موضوع قابل حمل است. اما در کتابهای اسلامی غالباً بصورت مصدری و انتزاعی آمده و معلوم است که مصدر قابل حمل بر ذات نیست؛ اما البته بطریق اشتقاق یا «هو ذو هو» قابل حمل است.

بهمین سبب مرحوم حکیم متأله سبزواری می‌گوید: گویند معلم اول از همه مقولات^{۱۹} اعراض به مشتقات تعبیر کرده. مثل فصل فی المتکمّم أو فی المتکّیف أو فی المتأّین و نحوها.^{۲۰}

این سینا هم در مثالهایی که برای مقولات می‌آورد از ارسطو تبعیت می‌کند و می‌گوید: جوهر، مانند انسان و درخت و کم، مانند دو ذراع و کیف، مانند سفید و اضافه، مانند پدر و این، مانند در بازار...^{۲۱} آنگاه می‌گوید:

در این مثالهایی که ما ایراد کردیم، دلالت (مستقیم) لفظ بر معنی نیست، بلکه دلالت اسم بر چیزی است که دارای آن معنی است، زیرا اینگونه مثال برای ذهن روشتر و معلومتر است. آنگاه ما از آن چیزی که دارای این معنی است به خود معنی منتقل می‌شویم. مثلاً لفظ «ابيض» نام برای کیفیت نیست، بلکه دلالت بر شیشی دارد که دارای کیفیت (یعنی بیاض) است. و آن جوهر جسمانی است ولی در واقع تشبیهی است بر وجود کیفیت، زیرا که ابیض از قبیل زید [یعنی زید سفید پوست] و کرباس در نزد تخیل، اعرف از بیاض است که

۱۷. همان مأخذ، P.6.

18. Les catégories, Trad. Tricot, 1946, p.5-6.

۱۹. در جاب: مقولات.

۲۰. اسرار الحکم، تصحیح مرحوم شعرانی، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۸۰ هـ. ق.

۲۱. شفا منطق، المقولات، ص ۵۷.

مجزّد کیفیت است، و تخیل در این امور پیش از عقل پا بمیان می‌گذارد. بنابراین وقتی «ابيض» را در نظر بیاوری بمعنی «شیء ذو بياض» است و بدینسان «ابيض»، ترا به معنی «بياض» رهنمون می‌شود. بنابراین کیف، مقوله است نه آنچه دارای کیفیت است. و نیز کمّ عبارت از چیزی نیست که «دارای دو ذراع» باشد، بلکه خود «دو ذراع» است.^{۲۲}

اینک تطبیق مقوله‌های ارسطویی با مقوله‌های گرامری:

مقوله‌های ارسطویی مقوله‌های گرامری

جوهر (Substance) اسم^{۲۳} (nam= substantif)
 کیف (qualité) صفت (adjectif)
 کمّ (quantité) عدد (nombre)
 این (où?) قید مکان (adverbe de lieu)
 متی (quand?) قید زمان (adverbe de temps)
 فعل (action) فعل متعدی معلوم (verbe transitif à la forme active)
 انفعال (passion) فعل مجهول (à la forme passive)

اکنون می‌گوییم که ارزش لفظی و گرامری مقولات از نظر تیزبین ابن‌سینا پنهان نمانده است. چنانکه صریحاً می‌گوید: «فهذه الألفاظ العشرة و معانيها هي التي تكون أجزاء لما يؤلف». ^{۲۴} یعنی این الفاظ دهگانه و معانی آنها، اجزائی است برای آنچه از آنها تألیف می‌شود؛ (الفاظ آن اجزاء الفاظ مؤلف است، و معانی آن اجزاء معانی مؤلف). و نیز از آن صریحتر و مبسوطتر:

وهذه العشرة هي التي منها تؤخذ أجزاء الألفاظ المؤلفّة التي تسمى أقوالاً. وبعض ما يؤلف من معاني هذه يكون قضية وخبراً. وهو الذي يصلح أن يصدّق أو يكذب. كقولنا «الإنسان حيوان». و بعض ذلك ليس قضية وخبراً وهو الذي لا يصلح لذلك، كقولنا «زيد الكاتب»؛ و كالتركيب الذي يكون للحدود والرسوم. وهو أن تكون الألفاظ التي يتألف يأتي بعضها إثر بعض على سبيل زيادة تعريف أو تخصيص لمعنى المتقدم على أنّه هو.^{۲۵}

همچنین گاه از مقولات عشر به «الفاظ مفردة» تعبیر

می‌کند.^{۲۶} اینگونه اشارات ظاهراً متأثر از آراء شارحانی پیشین بوده است که رساله کاتگوری را رساله‌ای گرامری و مربوط به بحث الفاظ می‌دانسته‌اند.

این را هم بگوییم که ارسطو در بسیاری از مواضع، لفظ مفرد را به سه قسم تقسیم می‌کند^{۲۷} که ظاهراً تقسیم رائج بین گرامردانهای یونان بوده است.^{۲۸} تقسیم سه‌گانه تقسیمی است مبتنی بر حصر عقلی، اما تقسیم دهگانه بیشتر به تقسیم استقرائی می‌ماند.

مقولات، بحثی منطقی یا متافیزیکی

دیدیم که ارسطو تحقیق خود را با ملاحظه الفاظ و امعان نظر در آنها و تقسیم‌بندی آنها آغاز کرد، و بر آن شد که عامترین و کلیترین الفاظ (صرفنظر از ادوات) همین الفاظ دهگانه است، و هر لفظی که در زبان بکار می‌رود ذیل یکی از این الفاظ جای دارد. این تحقیق مربوط است به دوران جوانی ارسطو.

اما ذهن نقاد و جوّال ارسطو (برخلاف یک عالم نحو) تنها در مرحله بحث الفاظ متوقف نمی‌ماند و از آن فراتر می‌رود و بوسیله الفاظ بعرضه منطقی پای می‌گذارد؛ یعنی بدینجا می‌رسد که چون این الفاظ - که عامترین الفاظ است - دلالت بر مفاهیم دارد، پس مدلول و مفهوم این الفاظ نیز اعمّ مفاهیم است. یعنی مفاهیم و معانی آن الفاظ همه، جنس عالیند و ورای آنها جنسی وجود ندارد. و عبارت دیگر مفهوم مستفاد از این الفاظ همان اجناس عالیه (Les genres suprêmes) هستند.

بدینسان ارسطو با طیّ مرحله طبقه‌بندی الفاظ، به طبقه‌بندی مفاهیم دست می‌یابد؛ یعنی به ده جنس عالی می‌رسد. بدینسان از طریق گرامر به ساحت منطقی پای می‌نهد.

توضیح آنکه هر نوع سافلی را - که بمنزله پایتترین پله

۲۲. همان کتاب، ص ۵۸.

۲۳. به ارتباط بین لفظ (substance) و (substantif) مخصوصاً توجه شود.

۲۴. شفا، منطق، المقولات، ص ۸۶.

۲۵. همان کتاب، ص ۸۷. ۲۶. همان کتاب، ص ۷ و ۸.

۲۷. از آن جمله در: هنر شاعری ترجمه و مقدمه و حواشی از فتح‌الله مجتبیایی، بنگاه نشر اندیشه، ۱۳۳۷، ص ۴۰ و org. De P Interpr. 2, 20.

۲۸. رجوع شود به نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سال دوم، بشماره مسلسل ۵، مقاله «تقسیم‌بندی الفاظ در منطق» بقلم بگازنده.

نردبان است - در نظر آوریم، می بینیم که تحت جنسی واقع شده، و آن جنس هم ذیل جنسی دیگر است. و اگر پله پله از این نردبان بالا برویم، سرانجام به بالاترین پله (یعنی جنس عالی) می رسیم، که دیگر جسی برتر از آن وجود ندارد که «لیس ما وراء عبادان قریه».

بنابراین - بقول کاپلستون - این مقولات، در واقع طبقه بندی اساسی و کلی مفاهیمی است که بر معرفت علمی ما حکومت می کند.^{۲۹}

با وجود آنچه گفته شد، و با وجود اینکه مقولات، نخستین رساله ارغنون است، بسیاری از فلاسفه جایگاهی برای آن در منطق قائل نشده اند و آن را در منطق بحثی ژاندر و غیر ضروری پنداشته اند و بر آن رفته اند که منطق آموزان را اساساً نیازی به این بحث نیست، و جایگاه حقیقی مبحث مقولات در متافیزیک است، نه در منطق.

اساساً پیروان ارسطو و شارحان آثار او، از همان دوران قدیم اختلاف داشته اند که جایگاه حقیقی مبحث مقولات ارسطو در نظام فلسفی او کجاست؟ آیا هم در منطق باید عنوان شود و هم در متافیزیک؟ یا اینکه جایگاه اصلی آن متافیزیک است، و اساساً این بحث، بحثی است متافیزیکی و بعبارت دیگر بحثی است مربوط به قلمرو وجودشناسی.

*** برهیه (Bréhier) هم تصریح می کند که تقریباً قسمت عمده رساله کاتگوری و نیز کتاب دلتا (در متافیزیک) اختصاص به بحث الفاظ دارد و برای برآوردن نیاز اهل بحث و جدل به الفاظ تألیف شده است.**

اما پلوتیه (Pelletier)، مترجم مقولات و مترجم شرح آمونیوس می گوید: با توجه به متن و محتوای رساله مقولات باید آنرا - حسب سنت متداول مشائی - یک رساله منطقی دانست.^{۳۱}

حکمای قرون وسطی بیشتر آنرا بحث انتولوژی و طبعاً از زمره مباحث متافیزیک می دانستند.

در جهان اسلام، بزرگترین حکیم مشائی - ابن سینا - با اصرار و ایام، بحث مقولات را بحثی متافیزیکی و وجودشناسانه می داند. و عنوان کردن آن را در منطق بی حاصل می انگارد و بر آنستکه عدم آگاهی از این مقولات، مانعی برای تدریب در منطق نیست. و چه بسا که کلیات خمس تألیف فرفوربوس برای تحصیل منطق مناسبتر از باب مقولات باشد.^{۳۲} و بهرحال بنظر وی منطق آموز پس از شناخت احوال الفاظ مفرد می تواند مستقیماً به فراگرفتن قضایا و اقسام آن، قیاسات، تحدیدات و اصناف آن، مواد قیاسات و حدود برهانی و غیر برهانی، و اجناس و انواع آنها پردازد. اگر چه هرگز به ذهن او خطور نکند که مقولات دهگانه ای وجود دارد. و از اهمال در این امر خلی زاده نمی شود.

بنظر وی تحقیق در اینکه تعداد مقولات منحصر به ده است، و معنی هر مقوله و نحوه وجود آن، و اینکه تداخلی بین آنها وجود ندارد، همه مربوط است به علمی دیگر، یعنی علم الهیات و از آنجا اقتباس می شود.^{۳۳} و نیز می گوید معرفت دقیق مقولات دهگانه از حیث نحوه وجود مربوط به فلسفه اولی است، و اینکه نفس، چگونه آنها را درمی یابد جزئی از بحثهای علم طبیعی (یعنی علم النفس) است که به علم الهی نزدیک است، و بحث از الفاظی که دال بر آنهاست به صنعت اهل لغت مربوط می شود.^{۳۴}

سرانجام می گوید:

نعم هاهنا شيء وهو أن المتعلم قد يستفح بهذا التلقين^{۳۵} انتفاعاً من وجه، وهو أنه تحصل له

آمونیوس (Ammonios)، شارح همین رساله مقولات و یکی از مدیران مدرسه اسکندریه در اواخر قرن پنجم میلادی، معاصران خود را مورد ملامت قرار می دهد که در تعبیرها و تفسیرهای خود، بعضی آنرا تنها یک بحث گرامری و لفظی دانسته اند، و بعضی دیگر آنرا رساله ای منطقی تلقی کرده اند و بالاخره بعضی بعنوان بحثی متافیزیکی بدان نگرسته اند.^{۳۰}

۲۹. تاریخ فلسفه کاپلستون، ص ۲۸۳.

30. Les Attributions. trad. pelletier. int. p.10.

۳۱. همان کتاب، P.11.

۳۲. شفا، منطق، المقولات، ص ۴ تا ۶.

۳۳. شفا، منطق، المقولات، ص ۶.

۳۴. شفا، منطق، المقولات، ص ۵.

۳۵. تلقین در اینجا یعنی تکرار و تمرین است.

إحاطة ما بالأمر ويقتدر على إيراد الأمثلة. ٣٦

سرانجام بدین نتیجه می‌رسد که آنچه دانستنش در اینجا لازم است و بعنوان «اصل موضوع» باید پذیرفته شود، اینستکه اجناس عالیه، همه موجودات را دربرمی‌گیرد، و الفاظ مفرده بر آنها اطلاق می‌شود، و یکی از آنها جوهر است و مابقی عرض، بدون اینکه برهانی اقامه شود که عدد اعراض نه است. کسی که بخواهد در منطق برای این مسائل، برهان اقامه کند بتکلف دست بکاری زده که از عهده آن بر نمی‌آید و در وسع او نیست. و دلیل بر این امر آنستکه این مباحث، در کتاب اصل (یعنی قاطیغوریاس) بکلی ترک شده است.

صدرالمتألهین نیز در تعلیقه بر الهیات شفا می‌گوید:
در رساله قاطیغوریاس منطق، به تعریف مقولات

الفاظ مفرده، الفاظ مرکبه فراهم می‌آید؛ بلکه حتی اگر می‌گفتند که بن مقولات معانی ذهنی هستند که معانی مرکب ذهنی از آنها حاصل می‌شود و از آنها به ادراک مجهولات نائل می‌شوند (اگر چه لفظ اصلاً مطرح نباشد، و صرف معانی ذهنی ملحوظ باشد) باز چیزی گفته‌اند که می‌توان پذیرفت. اما اصرار آنان به اینکه این بحث، بحثی است صرفاً منطقی و مربوط به الفاظ است، تکلف بحث است. از همینجاست که به تحیر و تبلد کشیده شده‌اند. ٣٨

سرانجام می‌گوید: با اینکه عقیده ما چنین است، خواه ناخواه از روش قوم و سنت ایشان پیروی می‌کنیم.
بدینسان، بسبب افتقار به روش پیشینیان، با وجود اعتقاد به عدم ضرورت بحث مقولات در منطق، کتابی کلان در آغاز منطق به مقولات اختصاص می‌دهد که با

* ژوزف مورو (Joseph Moreau) می‌گوید: مقولات از ملاحظات

گرامری بدست آمده است. و ترندلنبورگ استشهد می‌کند که

مقولات بشیوه استقرار از مطالعه زبان یونانی - یعنی الفاظ

مفردی که در زبان بکار می‌رود - استنتاج شده است.

قطع بزرگ (در ٢٧٣ صفحه) در مجموعه آثار منطقی او در مصر بچاپ رسیده است.

در اوائل کتاب می‌گوید: «لما افتتحت هذا الكتاب احتذيت بها حدو أرسطاطاليس». ٣٩

و در پایان می‌گوید: «فليكنفيا ما قلناه في أمر قاطیغوریاس، فإنّ الزيادة على ذلك فضل. ولا يبعد أن يكون القدر الذي أوردناه أيضا فضلاً». ٤٠ (یعنی: آنچه درباره قاطیغوریاس گفتیم کافی است و افزون بر آن زائد است؛ و بعید نیست که همین مقدار هم که گفته آمد زائد باشد). و در دیگر آثار منطقی خود متعرض بحث مقولات

دهگانه اکتفا می‌شود. اما اثبات اینکه آنها وجود دارند، و اثبات جوهریت آنچه جوهر است، و اثبات عرضیت آنچه عرض است، برعهده منطقی - از آن روی که منطقی است - نیست، بلکه از وظایف فلسفه اولی است. ٣٧

و نیز سخن ابن‌سینا است که:

وأيضا قد اشمأزت كافة المنطقيين عن أن يكون هذا الكتاب نظراً في طبائع الموجودات. بل قالوا: إنه نظر فيها من حيث مدلول عليها بالألفاظ المفردة.

بلی در صناعت تحدید می‌توانیم از مقولات استعانت جویم؛ زیرا که شناخت هر مقوله به تعریف آنچه ذیل آن است، کمک می‌کند. ولی با وجود این، نیازی نیست که بحثی مفرد را به آن اختصاص دهیم، و اساساً ممکن است آنرا به بحث تحدید ملحق سازیم.

و باز می‌گوید: اگر می‌گفتند که این امور را بر سبیل اصل موضوع می‌پذیریم، و می‌گفتند که این مقولات اموری است که الفاظ مفرده بر آنها اطلاق می‌شود، و از آن

٣٦. شفا، منطق، المقولات، ص ٥.

٣٧. شفا، الهیات، چاپ سنگی، تعلیقات صدرالمتألهین، ص ٨٣.

٣٨. شفا، منطق، المقولات، ص ٨. بسیاری از مستکران و مورخان فلسفه اروپایی نیز همین نظر را دارند. از جمله تسلر (Zeller) معتقد است که بحث مقولات کاملاً جنبه اتولوژی دارد و جایگاه حقیقی آن در متافیزیک است (تاریخ منطق، ص ١٤٨ و ١٤٧).

٣٩. شفا، منطق، المدخل، ص ١١.

٤٠. همان کتاب، ص ٢٧٣.

نمی‌شود. اما پیش از ابن‌سینا، فارابی در آثار منطقی خود بتفصیل به بحث مقولات پرداخته و در جلد سوم المنطقیات، تعلیقات ابن‌باجه بر کتاب مقولات که تعلیقات میسوطی است (متجاوز از صد صفحه)، آمده و متضمن نکته‌سنجیهای ظریفی است.

پس از ابن‌سینا در برخی آثار منطقی، فصلی به مقولات اختصاص داده شده است. در التحصیل بهمینار و البصائر النصیریة، تألیف عمر بن سهلان ساوی و اساس الاقتباس خواجه طوسی و نیز در منطق فخرید او، بحث مقولات، بعنوان بحثی مستقل منطقی در اوائل منطق عنوان شده است.

ابن‌رشد صریحاً می‌گوید: مقولات، جزء لازم و متمم منطق است و عدول از روش ارسطو روا نیست.^{۴۱}

اما بیشتر منطقیان اسلام و نیز منطقیان اروپایی ضرورتی در طرح مبحث مقولات در منطق ندیده‌اند و در آثار منطقی خود از آن سخن نگفته‌اند.

بگمان من بنده، بهترین داوری در این باب که آنرا در این مورد فصل الخطاب توان دانست از آن خواجه طوسی است. به این بیان:

واضع منطق افتتاح این علم به ایراد ذکر اجناس عالیه کرده است که آن را مقولات عشر خوانند. و هر چند رأی متأخران آنستکه بسبب آنکه تعیین طبایع کلیات - چه عالی و چه سافل - و اشارت به اعیان موجود است - چه جوهر و چه عرض - تعلق به صناعت منطق ندارد، و تحقیق مسائل این نوع بر منطقی نیست، و اشتغال به این مباحث در منطق محض تعسف و تکلف باشد، اما شبهت نیست که صناعت تحدید و تعریف، و اکتساب مقدمات قیاسات، بی تصور مقولات - که اجناس عالیه‌اند - و تمییز هر مقوله از مقوله‌های دیگر ممتنع باشد. و نیز وقوف بر این فن اقتدار بر ایراد امثله و نظایر در هر مسئله بسهولت که اسهل طرق ابضاح آنست، فائده دهد. پس از این جهت (در منطق) نکت و قواعد این فن را بر سبیل نقل و حکایت (نه بر سبیل نقد و تحقیق) ذکر کرده‌اند از جهت ارشاد مبتدی.^{۴۲}

علامه حلّی همین معنی را - در شرح تجرید - با عبارتی موجز چنین ادا می‌کند:

همینکه مؤلف (خواجه طوسی) به بحث از مقولات خمس (= کلیات خمس) که عارض مقولات عشر می‌شود پرداخت، بحث از مقولات عشر را آغاز کرد. اگر چه بحث از این مقولات، جزء علم منطق نیست. زیرا که موضوع منطق مقولات ثانیه است که عارض معقولات اولیه می‌شود. حال چگونه از معقولات اولیه بعنوان جزئی از علم منطق، می‌توان بحث کرد و بدینسان گرفتار دور شد؟ بلی می‌توان در منطق از مقولات دهگانه، بمنظور اینکه بیاری آن به تحصیل اجناس و فصول دست یابند و در تعریفات و استنتاجات بدان استعانت جویند، بحث کرد، اگر چه جزء منطق نباشد.^{۴۳}

در تأیید و تفصیل بیان خواجه طوسی و علامه حلّی می‌توان گفت که مقولات، ماده حدود و رسوم و نیز ماده قضایا را در اختیار ما می‌گذارد. مثلاً در منطق می‌گوییم حدّ از جنس قریب و فصل قریب فراهم می‌آید که البته هر دو معقول ثانی است. اما جنس و فصل مفاهیمی است صوری و در نهایت انتزاع؛ قالب محض است و تا مثال برای آن ایراد نشود، روشن نخواهد شد. اما همینکه در تعریف انسان «حیوان ناطق» می‌آوریم و در تعریف مثلث «شکل دارای سه ضلع» به مقولات عشر و انواعی که ذیل آنهاست متوسل شده‌ایم، و وقتی می‌گوییم حدّ باید حاوی همه مقومات باشد، یا می‌گوییم جنس قریب متضمن اجناس بعید هم هست، با توجه به مقولات و انواع تحت آنها مطلب را درمی‌یابیم. یعنی باید اجناس انسان را تا جوهر، و اجناس مثلث را تا کمّ در نظر آوریم.

اساساً تصور هیچ چیز بدون تصور همه مقومات ذاتی آن امکان‌پذیر نیست، و ماهیت یک شیء چیزی نیست جز مجموع ذاتیات آن شیء، و این ذاتیات تا جنس عالی (که یکی از مقولات عشر است) ادامه می‌یابد و در آنجا به پایان می‌رسد.

بهرحال جنس و فصل که در منطق مطرح است بمنزله

۴۱. تلخیص المقولات، ابن‌رشد، بیروت، ۱۹۳۲، بویژه مقدمه، ص ۹ تا ۱۰.

۴۲. اساس الاقتباس، تألیف خواجه طوسی، تصحیح سید عبدالله انوار، نشر مرکز، ۱۳۷۵، ص ۴۲.

۴۳. الجوهر النضید، تألیف علامه حلّی، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۳، ص ۲۳.

صورت و قالب است. حال بنابراینکه شیء مورد تعریف چه باشد، باید مواد لازم را در این قالبها ریخت و این مواد از مقولات عشر را بدست آورد.

اساساً قالبهای منطق صوری در آغاز بشیوه انتزاع و استنتاج از ملاحظه مواد حاصل شده است. یعنی مثلاً در قیاس، ارسطو از استدلالهایی که مردمان با مواد مختلف در بحث بکار می‌برند، فرم آنها یعنی صورت آنها را انتزاع کرده است.

بهرحال همچنانکه در پایان منطق بحثی بعنوان مواد قیاس مطرح می‌شود و از محسوسات، تجربیات، اولیات، مخیلات، مقبولات و جز آن سخن می‌رود، و معلوم می‌شود که در قالب «هر الف ب است» چه چیزهایی

دست یافت. سپس از عامترین الفاظ به عامترین مفاهیم، که همان اجناس عالیة منطقی است، رسید. یعنی از گرامر به منطق رهنمون شد.

اکنون گوئیم: از آنجا که مفاهیم ذهنی دال بر اعیان خارجی - بلکه از لحاظ ماهیت، عین اشیاء خارجی - هستند و ذهن آینه‌سان، واقعتهای خارجی را کما می‌در خود منعکس می‌کند، ارسطو به موجودات عینی خارجی که این مفاهیم نمایانگر آنهاست، توجه می‌یابد، و به قلمرو متافیزیک پای می‌نهد زیرا که این مقولات صرف لفظ یا مفهوم نیستند و در اعیان نیز وجود دارند. در اینجاست که بحث اوج می‌گیرد و جنبه متافیزیک و وجودشناسانه می‌یابد.

*** در جهان اسلام، بزرگترین حکیم مشائی - ابن سینا - با اصرار و ابرام، بحث مقولات را بحثی متافیزیکی و وجودشناسانه می‌داند و عنوان کردن آن را در منطق بیحاصل می‌انگارد و بر آنستکه عدم آگاهی از این مقولات، مانعی برای تدرّب در منطق نیست.**

بنابراین بحث مقولات رابطنی است بین منطق و متافیزیک.

کاپلستون با توجه کامل به این امر می‌نویسد: مقولات نزد ارسطو صرفاً تصورات ذهنی و قالبهای مفاهیم نیستند، بلکه بر احوال بالفعل و متحقق وجود در عالم خارج از ذهن نیز دلالت دارند، و نماینده اشیاء خارج و عنوان آنها هستند، و بین منطق و متافیزیک پل می‌زنند.^{۴۴} و بتعبیر ظریف ریو «رسالة مختصر مقولات معبری است که منطق را به انتولوژی می‌پیوندد».^{۴۵}

ماکولسکی هم می‌گوید: ارسطو در تحقیق مقولات در پی یافتن کلیترین و عامترین مفاهیم است، اما همچنانکه اولیانوف خاطر نشان کرده، منطق ارسطو از حیث بنیان و پایه، منطقی عینی است. و بنابراین مفاهیم عالی ذهنی در حقیقت اجناس عالیة موجودات نیز هست. و از آنجا که ارسطو تمایزی میان ماهیات خارجی و صور

می‌توان ریخت؛ در بحث تعریفات هم، مقولات دهگانه مواد تعریف را بدست می‌دهد، و مقومات هر چیز را در اختیار ما می‌گذارد.

بنابراین مطرح ساختن مقولات در منطق (اگر چه از معقولات اولیه‌اند) با این هدف امری است مفید، و اگر با توجه به مقولات نباشد، ما با قالبهای تهی و بیمحتوی سر و کار خواهیم داشت.

نتیجه آنکه در علم منطق بحثی مختصر از مقولات (باندازه آنچه در اساس الاقتباس یا در البصائرالنصیریة آمده) کاملاً مفید می‌نماید. البته بدون اینکه به بحثهای دقیق متافیزیکی پرداخته شود. بقول ابن سینا باید آنها را بعنوان اصل موضوع در منطق پذیرفت، تا نوبت بحث تفصیلی و تحقیقی آن در متافیزیک برسد.

مقولات، بحث متافیزیکی

گفته شد که ارسطو در آغاز، عنایت و اهتمامی تام به تحقیق در احوال و انواع الفاظ داشت، و از دید گرامری به الفاظ می‌نگریست، و از این رهگذر به عامترین الفاظ

۴۴. کاپلستون، ص ۳۸۴.

45. Histoire de La philosophie, par Rivaud, p.255.

ذهنی قائل نیست، برترین و کلیترین مفاهیم ذهنی با اجناس موجودات خارجی بر هم منطبقند.^{۴۶}

نتیجه اینکه این مقولات، هم ارزش گرامری دارند، هم ارزش منطقی، و هم ارزش فلسفی و متافیزیکی و در هر سه علم عنوان می‌شود و سیر فکری ارسطو از گرامر به منطوق معطوف شده است، و از منطوق به متافیزیک.

البته منافاتی ندارد که یک بحث یا یک موضوع در علوم مختلف قابل تحقیق باشد و حتی یک حقیقت، موضوع علوم مختلف واقع شود (البته با دیدگاهها و از زاویه‌های مختلف). چنانکه فی‌المثل لفظ، هم موضوع علم صرف است، هم موضوع علم نحو، هم موضوع علم معانی و بیان، هم زبان‌شناسی، و بالاخره در علم اصول فقه، روانشناسی و جامعه‌شناسی نیز مطرح است.

در همین رساله مقولات، پس از بحثهای گرامری و منطقی، مطلب از سطح بحث منطقی فراتر می‌رود، و به بحثهای متافیزیکی اشاره می‌شود، یعنی تحقیق به کم متصل و منفصل، فرق جوهر و عرض، جوهر اول و جوهر ثانی، و اینکه جوهر، دارای ضد نیست لکن قابل اضداد است و اضداد بر سبیل تعاقب بر آن طاری می‌شود، معطوف می‌گردد.

بدینگونه می‌توان گفت که اختلاف دیرین و ریشه‌دار بین شارحان آثار ارسطو، که آیا بحث مقولات بحثی است گرامری یا منطقی یا متافیزیکی، به وفاق و سازش تبدیل می‌شود و معلوم می‌گردد که در هر یک از این نظرها سهمی از حقیقت وجود دارد؛ یعنی مقولات از این هر سه منظر قابل تحقیق و بررسی است.

از دیدگاه متافیزیکی یا انتولوژی، این مقولات تعینات (Les déterminations) خود وجود است و همگی در خارج وجود دارند. تعینات عرضی هم، تعینات جوهر و بالمآل تعینات وجود در خارج هستند که البته نه بنحو قائم بخود، بلکه بگونه قائم بغیر موجود هستند.

عمده فلاسفه اسلام از منظر وجودشناسی - یعنی از منظر متافیزیکی - به مقولات نگریسته‌اند و در اینکه مقولات بنحو مسلم از مباحث عمده الهیات است، بین آنها هیچ اختلافی نیست (اگر چه در ارزش منطقی آن و لزوم طرح آن در منطوق تردید روا داشته‌اند).

همه فلاسفه اسلامی همچون ابن‌سینا و پیروان او، و حکمای صدرایی تا حکیم معاصر ما - علامه طباطبائی -

بتفصیل و با عنایتی خاص بدان پرداخته‌اند. و به نکات دقیق و ظریفی اشاره کرده‌اند که در آثار ارسطو دیده نمی‌شود.

اکنون باید دید که مقولات از چه رو و به چه عنوان در الهیات مطرح می‌شود و جایگاه آن در الهیات کجاست؟ ابن‌سینا و حکمای اسلامی متفقاً موضوع الهیات را «موجود بما هو موجود»^{۴۷} می‌دانند و مسائل و مطالب آن را اموری می‌دانند که بدون هیچ شرطی^{۴۸} عارض آن می‌شود.

در بخشهای نخستین الهیات شفا، مسائل اصلی الهیات به سه مبحث تقسیم می‌شود:

۱- مبحث خواص و عوارض عمومی وجود،^{۴۹} و بتعبیر اصطلاحی، اعراض ذاتی^{۵۰} وجود از قبیل علیت و معلولیت، وحدت و کثرت، امکان و وجوب و جز آن. [کل موجود إما علّة وإما معلول، کل موجود إما واحد وإما کثیر...؛] زیرا موجود برای قبول این اعراض و خواص احتیاج به آن ندارد که متخصص به تخصص طبیعی یا ریاضی یا خلقی شود.

۲- مبحث مقولات عشر بمنزله انواع وجود است زیرا که این مقولات از اقسام اولیه موجود هستند و موجود

۴۶. تاریخ منطوق، ص ۱۵۱.

47. L' Être en tant que tel.

۴۸. ارسطو درباره موضوع فلسفه اولی در مواضع مختلف از کتاب متافیزیک یکسان سخن نمی‌گوید؛ در کتاب آلفای بزرگ در موارد متعدد و نیز در کتابهای دیگر. فلسفه اولی را علم به مبادی و علل اولیه (Les premiers principes et Les premières causes) می‌داند. (از جمله: Meta. Trad. Tricot. p.15-6).

اما در بعضی از آثار خود (مثلاً در کتاب اپسیلن) وجود محرک نامتحرک یعنی ذات الهی را موضوع فلسفه اولی میدانند. و بهمین سبب فلسفه اولی را تتولوژی می‌نامند و در تبیین آن می‌گویند: اگر چیزی ازلی و ابدی و نامتحرک و مفارق وجود داشته باشد، علم نظری خاصی عهده‌دار شناخت آن خواهد بود. آن علم نظری نه فیزیک تواند بود و نه ریاضی، بلکه علمی خواهد بود مقدم بر آن دو علم، و معلوم است که آن علم شریفترین و والاترین علوم است. اما در کتاب گاما صریحاً موضوع فلسفه اولی را موجود از آن حیث که موجود است، می‌شناسد. و اساساً کتاب را با همین تعریف آغاز می‌کند.

نظر ابن‌سینا در این مورد با همین نظر معلّم اول در کتاب گاما موافق است. و موضوع بودن علل قصوی و واجب تعالی را برای الهیات با ابرام و پافشاری ردّ میکند.

49. Les déterminations communes de L' Être L' Être en tant que tel.

50. Les propriétés essentielles.

برای اینکه به آنها منقسم شود منوط به این نیست که قبلاً تقسیمات دیگری پذیرد.^{۵۱} در واقع انقسام موجود به مقولات دهگانه شبیه است به انقسام جنس بوسیله فصل، اگر چه در حقیقت چنین نیست.^{۵۲} و این تقسیم، تقسیمبندی است برای کل موجودات عالم.^{۵۳}

البته (چنانکه خواهیم دید) این مبحث را هم می‌توان به مبحث نخست بازگرداند. زیرا انقسام موجود به مقولات، هم از عوارض ذاتی موجود است با این تفاوت که عوارض دیگر (مانند وحدت و کثرت، حدود و قدم، علت و معلول و جز آن) از اوصاف موجود است، اما مقولات عشر از اقسام موجود است. دیگر آنکه «کل موجود إما واحد وإما کثیر، إما قدیم وإما حادث» شامل واجب تعالی هم می‌شود؛ در صورتیکه «کل موجود إما جوهر وإما کیف وإما کم» دیگر شامل واجب تعالی نمی‌شود. و حکما تصریح دارند که واجب تعالی از مقوله جوهر «بمعنی مصطلح» بیرون است. اما آنانکه جوهر را بمعنی مطلق «قائم بخود» بکار می‌برند، اطلاق جوهر را بر واجب تعالی هم جائز می‌دانند و گرفتار این محدودیت نیستند، مانند قطب‌الدین شیرازی.^{۵۴}

۳- مبحث مربوط به واجب تعالی که عبارتست از اثبات وجود او و اثبات صفات او. و آن همان الهیات بالمعنی الاخص است. نامیدن کل متافیزیک بنام الهیات از باب تسمیه کل بنام جزء اشرف است.

باز ابن‌سینا برای تبیین مطلب به تقسیمبندی دیگری

می‌پردازد، بدین شرح:

علم الهیات را اجزائی است:

یک جزء آنستکه از علل قصوی (یعنی دوردست‌ترین و نهایی‌ترین علل) بحث می‌کند، زیرا که آن علل قصوی علت هر موجود معلولی است از جهت وجود آن. [اینکه علل قصوی را مخصوصاً بعنوان اجزاء الهیات یادآور می‌شود، برای آنستکه بعضی همین علل قصوی را موضوع الهیات دانسته‌اند؛ و حال اینکه بنظر ابن‌سینا و جمهور فلاسفه پس از او، علل قصوی از جمله اجزاء و مباحث الهیات است نه موضوع آن].

یک جزء دیگر، بحث از سبب اول است [= علت اولی و علة العلل] یعنی سرسلسله علل که هر موجود معلولی از آن حیث که موجود معلول است از او فائض می‌شود. [باز مقصود آنستکه بحث از مبدأ کل هستی از

اجزاء الهیات یعنی از زمره مسائل آنست نه موضوع آن، چنانکه بعضی گمان برده‌اند.]

جزء دیگر، مبحث عوارض موجود است بما هو موجود.

جزء دیگر بحث از مبادی علوم جزئی مانند طبیعی و ریاضی است [که در مبحث مقولات عشر می‌آید.] و مربوط است به چیستی و هستی موضوع آن علوم.

البته مقصود ابن‌سینا از بیان اجزاء الهیات بدینگونه، این نیست که همه اجزاء الهیات بنحو منطقی و منتظم عرضه شود بلکه اجزاء محوری و بسیار مهم را یادآور می‌شود، و از آن ابا ندارد که قسیم چیزی قسم آن چیز شود. زیرا بحث از علل، خود در واقع بحث از عوارض موجود است. و بیشتر مقصودش اینستکه مخصوصاً بحث از علل قصوی و واجب تعالی از اجزاء الهیات است نه موضوع آن. و خلاصه این تقسیمبندی مطابق قواعد تقسیم در منطق - و باصطلاح اروپایی - یک تقسیمبندی سیستماتیزه نیست.

نکته مهم و قابل توجه اینستکه انقسام موجود به مقولات هم، از اعراض ذاتی موجود است. زیرا کل موجود إما جوهر وإما کم وإما کیف وإما... بلی چیزی اعم از وجود نیست تا آن چیز اعم منقسم به ده مقوله شود. و نیز برای اینکه وجود به ده مقوله منقسم شود نیازمند آن نیست که متخصص به تخصص طبیعی یا تعلیمی

۵۱. شفا، الهیات، ص ۱۲. ۵۲. نجات، ص ۴۹۵.

۵۳. پس از ابن‌سینا در قسمت عمده آثار فلسفی ممکن الوجود یا ماهیت را مقسم مقولات عشر قرار می‌دهند، و می‌گویند ماهیت به ده مقوله تقسیم می‌شود. اما ابن‌سینا در اوائل الهیات شفا بتکرار موجود را مقسم قرار می‌دهد و می‌گوید موجود مستقیماً به این اقسام تقسیم می‌شود. و بنابراین مقولات از اقسام اولیه موجود و بمنزله انواع آنست. البته هر ممکنی زوج ترکیبی است. و ترکیب ماهیت و وجود در ممکن ترکیبی اتحادی است نه انضمامی. و چنانکه گفته‌اند احکام هر یک از ماهیت و وجود بدیگری سرایت می‌کند. و بنابراین اگر موجود را مقسم قرار دهیم اشکالی پیش نمی‌آید. و هر موجودی (جز واجب تعالی) که به آن اشاره کنند (چه به اشاره حسی و چه به اشاره عقلی) یا جوهر است، یا کم، یا کیف یا مقولات دیگر. و شاید اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم باید بگوییم هر موجودی از حیث ماهیت یا جوهر است و یا یکی از اعراض، زیرا که وجود فی نفسه نه جوهر است و نه عرض.

لیس الوجود جوهرأ ولا عرض عند اعتبار ذاته بل بالعرض منتهی ابن‌سینا قید «از حیث ماهیت» را بسبب شدت وضوح ذکر نکرده است.

۵۴. رجوع شود به درة التاج، ص ۵۲۴ تا ۵۲۹.

(ریاضی) یا جز آن شود. بلکه وجود مستقیماً منقسم به این مقولات می‌شود و این مقولات از اقسام اولیه وجود است. و تقسیم هر شیء به اقسام اولیه هم، از اعراض ذاتی آن شیء است.

صدرالمتألهین هم تصریح می‌کند که چون قسمت موجود به مقولات، نخستین تقسیم است، یعنی مستقیماً به آنها تقسیم می‌شود و واسطه در عروض نمی‌خواهد مقولات هم، از عوارض ذاتی موجود است.^{۵۵}

مثلاً تقسیم زاویه به حادّه و منفرجه و قائمه از اعراض ذاتی زاویه است زیرا این تقسیم مربوط به امری عامتر یا خاصتر از زاویه نیست، بلکه خود زاویه مستقیماً به این سه قسم منقسم می‌شود.

مقولات و بررسی موضوعات علوم

از جمله مزایای برجسته بحث مقولات اینستکه موضوعات علوم گوناگون را به بحث و تدقیق می‌گذارد و به اثبات وجود آن موضوعات و بیان چیستی و حقیقت آنها می‌پردازد و آنگاه آن را در اختیار صاحب علم مربوط می‌گذارد تا درباره اعراض ذاتی آن به تحقیق پردازد، زیرا اثبات وجود موضوع هیچ علمی برعهده اهل آن علم نیست و از جای دیگر اخذ می‌شود.

مشائیان همه متفقند که الهیات نسبت به همگی علوم اشرف و ریاست دارد و مبادی و زیربنای همه علوم حقیقی در الهیات استوار می‌شود.

... فليس ولا على واحد من أصحاب العلوم الجزئية إثبات مبادئ علمه، ولا إثبات المقدمات التي بها يبرهن ذلك العلم. بل بيان مبادئ العلوم الجزئية على صاحب العلم الكلي. وهو العلم الإلهي، والعلم الناظر فيما بعد الطبيعة وهو موضوعه الموجود المطلق...^{۵۶}

مبادی هر علم یا مبادی تصدیقی است یا مبادی تصویری... از جمله مبادی تصویری اساسی و اصلی، بلکه مهمترین همه آن مبادی در هر علم، موضوع آنست که اثبات وجود آن و بیان چیستی - یعنی تعریف حقیقی - آن برعهده الهیات است و خلاصه مبادی علمی که اخص از الهیات است، از مباحث الهیات است. بدینسان تمامی علوم، ریزه‌خوار خوان الهیاتند، و الهیات محتاج إليه همه علوم است.

و این مبحث مقولات است که متکفل تحقیق درباره موضوعات علوم جزئی است، یعنی فیلسوف الهی از موجود که مفهوم عام بدیهی است، پایتتر می‌آید و به تحقیق در اقسام مقولات دهگانه و انواعی که ذیل آنهاست، می‌پردازد. در تقسیمات انواع جوهر به جسم می‌رسد که آن را مورد تحقیق و تأمل قرار می‌دهد و همینکه حقیقت آن را معلوم ساخت آن را به عالم طبیعی می‌سپارد و عالم طبیعی آن را بعنوان یکی از مبادی علم خود اخذ می‌کند و موضوع علم خود قرار می‌دهد و تحقیق درباره اعراض ذاتی آن را برعهده می‌گیرد. همچنین حکیم الهی پس از اثبات وجود کم متصل و منفصل و بررسی دقیق در حقیقت آن، آن را برای ملاحظه اعراض ذاتی در اختیار اهل هندسه و حساب قرار می‌دهد.

عین عبارت شیخ بنحو موجز چنین است:

فهذا العلم يبحث عن أحوال الموجود، والأمر التي هي له كالأقسام والأنواع، حتى يبلغ إلى تخصيص يحدث معه موضوع العلم الطبيعي، فيسلمه إليه. وتخصيص يحدث معه موضوع الرياضي، فيسلمه إليه. وكذلك في غير ذلك.^{۵۷}

یعنی علم الهیات از احوال موجود بحث می‌کند، و نیز از اموری که نسبت به موجود بمثابة اقسام و انواع است [یعنی مقولات دهگانه] تا اینکه [در نزول از آن اقسام] به تخصیصی برسد که با آن تخصیص، موضوع علم طبیعی (یعنی جسم) حاصل شود. پس آن موضوع را به علم طبیعی وا می‌گذارد. و همچنین به تخصیصی برسد که با آن موضوع علم ریاضی حاصل آید و آن را به علم ریاضی تسلیم می‌کند. و همچنین در موضوعات علوم دیگر.

بدینگونه الهیات در تفصیل مباحث خود به نقطه‌ای منتهی می‌شود که علوم مختلف از آن نقطه آغاز می‌شوند.^{۵۸}

نتیجه آنکه بحث مقولات در الهیات، بحثی است مشرف بر همه علوم حقیقی و بر آنها اعتلا و سیطره دارد.

* * *

۵۵. تعلیقه صدرالمتألهین بر الهیات شفا، ص ۱۱.

۵۶. النجاة، ص ۱۹۰.

۵۷. الهیات شفا، ص ۱۵.

۵۸. النجاة، ص ۲۹۳.